

۳) در بین این سه تقریر، به نظر می‌رسد (بنابر آنچه در متن اصولی مرحوم اصفهانی آمده است) آنچه از مرحوم شهید صدر خواندیم به فرموده مرحوم اصفهانی نزدیک تر است (هرچند برخی از عبارات ایشان که از ابتدای بحث آوردیم با برداشت مرحوم روحانی هم خوانی دارد)

مرحوم اصفهانی در «بحوث فی الاصول» می‌نویسد:

«لا ینافی ما قدّمناه فی الوضع من ان طرفی العلقة الوضعیة طبیعی اللفظ و طبیعی المعنی، فان المراد هناک عدم دخل الوجود العینی و الوجود الذهنی فی الموضوع و الموضوع له، و إن کان الموضوع له ماهیة شخصیة کما فی الاعلام. فالنسبة الحقیقیة و إن كانت المتقومة بطرفیها الموجودین عیناً أو ذهناً، إلا ان الموضوع له ذات تلک النسبة المتقومة بهما من دون دخل لوجود طرفیها فی کونها طرف العلقة الوضعیة، و إن کان لهما دخل فی ثبوتها فی حدّ ذاتها، فلا ینتقل إليها إلا بالانتقال إلى طرفیها، فتدبرّ جیداً.»^۱

توضیح :

- ۱) در معنای وضع گفتیم، «علقه وضعیه» بین طبیعی لفظ و طبیعی معنی است.
- ۲) پس : وجود عینی و وجود ذهنی معنی در موضوع و موضوع له، دخالت ندارد. (هر چند موضوع له — چنانکه در اعلام شخصیّه است — همراه با وجود است).
- ۳) پس : نسبت (معنای حرف) اگرچه متقوم به دو طرفی است که موجود هستند (و الا اگر موجود نبودند، نسبت در آنها تحقق نمی‌یافت) ولی موضوع له حروف، «ذات» آن نسبت است و نه وجود آن.

اشکالات وارده بر مبنای محقق اصفهانی

۱ اشکال اول مرحوم خوئی

مرحوم خوئی در «محاضرات»، پس از اینکه می‌نویسد: «وجود رابط در عالم خارج نداریم»، می‌نویسد:

«و اما الکلام فی المقام الثانی علی تقدیر تسلیم ان للنسبة و الرابط وجوداً فی الخارج فی مقابل الجوهر و العرض، فلا نسلم ان الحروف و الأدوات موضوعة لها، لما بیناه سابقاً من ان الألفاظ موضوعة لذوات المفاهیم و الماهیات لا للموجودات الخارجیة و لا الذهنیة، فان الأولى غیر قابلة للإحضار فی الذهن و إلا فلا تكون بخارجیة، و الثانیة غیر قابلة للإحضار ثانیاً، فان الموجود الذهنی لا یقبل وجوداً ذهنياً آخر، و المفروض ان الغرض من الوضع التفهیم و التفهم و هو لا یجتمع مع الوضع للموجود الذهنی أو الخارجی، بل لا بد أن یكون الوضع لذات المعنی القابل لنحوین من الوجود.»

۱. بحوث فی الاصول؛ ص ۲۶



و بتعبیر آخر: ان اللفظ موضوع بإزاء المعنى اللابشرطی سواء كان موجوداً فی الخارج أم معدوماً، ممكناً كان أو ممتنعاً. و قد يعبر عنه بالصور المرتسمة العلمية أيضاً، و على ذلك فلا يمكن أن تكون الحروف موضوعة لأنحاء النسب و الروابط، لأنها كما عرفت سنخ وجود لا ماهية لها فلا تكون قابلة للإحضار فی الذهن، و أما مفاهیم نفس النسب و الروابط فهي من المفاهیم الاسمية و ليست مما وضعت لها الحروف و الأدوات.^۱

توضیح :

- (۱) قبول نداریم حروف برای «وجود رابط در عالم خارج» وضع شده باشد.
- (۲) چراکه : غرض از وضع، «تفهیم و تفهّم» است و تفهّم تنها در صورتی حاصل می شود که الفاظ برای ماهیات و ذات معنی، وضع شده باشند چراکه در این صورت است که «ماهیات» می توانند گاه به وجود ذهنی و گاه به وجود خارجی، موجود شوند.
- (۳) چراکه : وجود ذهنی و وجود خارجی قابل اینکه در ذهن احضار شوند (و به سبب احضار در ذهن، تفهیم و تفهّم حاصل شود) نیستند.
- (۴) چراکه : وجود خارجی به ذهن نمی آید و وجود ذهنی برای بار دوم در ذهن حاضر نمی شود. (یعنی: چون غرض، «تفهیم و تفهّم» است، باید موضوع له به ذهن سامع بیاید. و لذا اگر موضوع له، «موجود خارجی» است در ذهن سامع موجود نمی شود و اگر موضوع له، «موجود ذهنی» است وقتی لفظ برای موجود ذهنی وضع شد، آن چه در ذهن واضع حاصل شده است و موضوع له آن لفظ است، پس از استعمال نمی تواند در ذهن، موجود شود) ما می گوئیم:

(۱) چنانکه در جمع بندی تقریرها گفتیم، مرحوم اصفهانی موضوع له حروف را «مفاهیم موجودات رابط» می داند و نه نفس وجود رابط (چه وجود رابط ذهنی و چه وجود رابط خارجی) پس می توان گفت این اشکال بر تقریر صحیح از کلام اصفهانی وارد نیست.

(۲) مرحوم خوئی در حقیقت می فرماید:

الف) غرض از وضع، «تفهیم و تفهّم» موضوع له همان کلمه است.

ب) تفهیم و تفهّم تنها مبتنی بر آن است که موضوع له کلمه ها، «مفاهیم» باشند. (ج) پس موضوع له، «مفاهیم» هستند.

(۳) در این باره می توان گفت:

۱. محاضرات فی الاصول؛ ج ۱ ص ۷۱



الف) غرض از وضع کلمه ای خاص، گاه می تواند «تفهیم و تفهّم» نسبت به موضوع له همان کلمه نباشد، بلکه چه بسا غرض از وضع کلمه ای خاص، «تفهیم خصوصیتی در موضوع له کلمه دیگری» است و یا چه بسا غرض از وضع یک کلمه، «ایجاد» یک شیء باشد (طبق نظر مرحوم نائینی). به عنوان مثال: اگر گفتیم «وجود رابط» دارای مفهوم نیست، در این صورت حروف، مفهوم ندارند بلکه صرفاً «زید» را (در زید فی الدار) همراه با وجود رابط می کند. و یا اگر گفتیم «حروف، معنی ندارند»، می گوئیم حروف، اسماء را دارای خصوصیت خاص می کند. پس تفهیم و تفهّم اگرچه غایت وضع است ولی لازم نیست وضع هر کلمه به خاطر تفهیم معنای همان کلمه باشد.

ب) تفهیم و تفهّم، مبتنی بر این نیست که موضوع له کلمه، «مفهوم» باشد. چراکه اگر ما از وضع (ارتباط بین کلمه و وجود خارجی) مطلع باشیم، از شنیدن این کلمه متوجه می شویم که مراد گوینده، «وجود خارجی» است و بعد از آن وجود خارجی در ذهن خود، «مفهوم سازی» می کنیم. (اگرچه آنچه به ذهن ما می آید، دیگر موضوع له نیست بلکه مفهوم موضوع له است)

۴) مرحوم خوئی در میانه استدلال خویش می فرماید: «أن الألفاظ موضوعة لذوات المفاهیم و الماهیات لا للموجودات الذهنیة ... فان الموجود الذهنی لا یقبل وجوداً ذهنياً آخر» در این باره گفتنی است: اینکه ایشان می گویند «موجود ذهنی، وجود ذهنی دیگر نمی گیرد»، حرف درستی است ولی مشکله ای از مرحوم خوئی حل نمی کند.

چراکه اگر گفتیم: موضوع له حروف، آن چیزی است که حین الوضع در ذهن واضع، موجود است، باید پذیرفت که آن موجود - به قید تشخّص - قابل آنکه دوباره - حین الاستعمال - موجود شود، نیست (نه در ذهن متکلم و نه در ذهن سامع) ولی اگر گفتیم: موضوع له حروف، «مطلق موجودات ذهنی» هستند، در این صورت هم آنچه در ذهن متکلم پدید می آید و هم آنچه در ذهن سامع حاصل می شود، موضوع له حرف می باشند.

